

نظریه‌ی انتقادی تکنولوژی

Critical Theory
of Technology

Andrew Feenbery

Critical Theory of Technology

Andrew Feenbery

Oxford University Press

۱۹۹۱

O ریچارد اسکلاو*
مترجم: نیکو سرخوش

تناقضی می‌پردازد که میان کیفرخواست مارکس علیه تکنولوژی کار در نظام کاپیتالیستی از یک سو و شکست خاص او در یافتن جایگاهی استراتژیک برای اصلاحات تکنولوژیک در گذار موردنظر به سوی سوسیالیسم از سوی دیگر وجود دارد. پیامدهای این تناقض بعدها در محل کارهای کمونیستی ثمره‌ی تلخ‌تری به بار آورد، چه برای سامان‌دهی این مکان‌ها آگاهانه از فرآیندهای زورمدارانه و خودکامانه‌ی کار در جهان کاپیتالیستی پیروی می‌شد و جنبه‌ی معنوی فرآیند کار کم رنگ بود. بنابراین فیئبرگ زمینه‌ای را برای تغییر معیارهای طراحی تکنولوژیک فراهم می‌آورد (او به برخی از این طرح‌ها در فصل پایانی کتابش اشاره می‌کند)، زمینه‌ای که برای دورنمای‌گذاری موفق به سوسیالیسم انسانی ضروری است.

از دید فیئبرگ، مارکوزه و فوکو هر دو در پروژه‌ی شناسایی روش‌هایی سهیم‌اند که تکنولوژی به یمن آنها مناسبات سرکوب‌گر قدرت را بازتولید می‌کند، در حالی که ادعای جست‌وجوی بی‌طرفانه‌ی بازدهی و کارآمدی را دارد. از سوی دیگر فیئبرگ به گام‌های نادرستی اشاره می‌کند که مانع از آن می‌شود که این اندیشمندان بتوانند گریزگاهی قابل قبول از این زندان فراگیر تکنولوژیک را که توصیف کرده‌اند، ارایه دهند. به علاوه فیئبرگ به سهم نظری هایدگر، الول و هابرماس اذعان دارد، اما در عین حال معتقد است که

به یاد آوریم روزگاری را که غول‌ها روی کره‌ی خاک به سر می‌بردند، آیا در آن زمان کسی جرأت می‌کرد در مورد نهایت معنای انسانی تکنولوژی پرسش‌های بزرگ کند؟ آندرو فیئبرگ این افتخار را دارد که نمی‌گذارد آن روزگار را از یاد ببریم. رسالت خاص او این است که هدف انسان‌گرایانه‌ی سوسیالیسم را از دست مجموعه‌ای از خطاهای نظری مارکس و دیگران و نیز از دست سامان‌های اجتماعی خودکامانه‌ی رژیم‌های کمونیستی در حال حاضر بی‌اعتبار رهایی بخشد.

پای‌بندی او به بینش‌هایی بخش سوسیالیسم متمرکز است بر توجه و گرایش او به چیرگی بر جنبه‌های از خود بیگانه‌ی زندگی مدرن، به ویژه مکان‌های زورمدارانه‌ی کار، مشاغل کسالت بار و نابودی محیط زیست. به اعتقاد او برای چنین وظیفه‌ای، سنت تحقیقاتی که «نظریه‌ی انتقادی تکنولوژی» می‌نامد ضروری است و از همین رو به ترکیب و بسط اندیشه‌های جامعه‌شناسان قاره‌ای که به مقوله‌ی تکنولوژی پرداخته‌اند دست می‌زند و در این راه از مارکس شروع می‌کند و مسیری پریچ و خم را از لنین، هایدگر، الول، مارکوزه و لوکاج گرفته تا هابرماس و فوکو طی می‌کند.

فیئبرگ با بررسی تأویل‌های متفاوت از نظریه‌ی اجتماعی مارکس در مورد تکنولوژی، به

کتاب پرسش‌های بسیاری را
بی‌پاسخ می‌گذارد،
از آن جمله ادعاهای فمینیستی
که می‌گویند لوازم خانه،
تکنولوژی‌های پزشکی
و سیستم حمل و نقل شهری
نیازهای زنان را نادیده می‌گیرند
و موقعیت اجتماعی
زیردستانه‌ی زنان را
بازتولید می‌کنند

هریک از این متفکران با تحویل مفهوم تکنولوژی به یک شکل واحد از عقلانیت، این امکان را سلب می‌کنند که بتوان از میان تکنولوژی‌های بدیل بر مبنای پیامدهای کاملاً متفاوت اجتماعی و سیاسی‌شان دست به انتخاب زد.

فینبرگ با اشاره به جار و جنجال‌های سرمایه‌داران سده‌ی نوزدهم، از پیش‌خبر می‌دهد که الغای کار کودکان غیرعملی است و این امر به وی کمک می‌کند تا جست‌وجوی طرح‌های تکنولوژیک که معیارهای نوین اجتماعی به دست دهند قابل قبول باشد. او حمله‌ای خردمندانه را علیه مفاهیم نمایشی کارایی تکنولوژیک و اقتصادی به راه می‌اندازد و پیشنهاد می‌کند که چگونه باید آشتی‌ای برقرار کرد میان بی‌طرفی ظاهری و اجتماعی عناصر پایه‌ای تکنولوژی (مانند اهرم‌ها، لوله‌ها و تراشه‌های رایانه‌ها) و این ادعا که طرح‌های خاص تکنولوژیک در هرحال برخی ارزش‌های خاص اجتماعی را رقم می‌زنند.

اوج کار فینبرگ زمانی است که این جا و آن جا دست به تفسیر موجز سایر متفکران می‌زند. اما باتوجه به برخی از بلندپروازی‌های بزرگ‌تر او، باید گفت که سنگی بزرگ‌تر از توان خود برمی‌دارد. برای مثال، گرچه می‌گوید که سیاست سوسیالیستی آینده در مورد تکنولوژی باید مبارزات اجتماعی و تکنولوژی‌ها را جدا از مکان‌های کار در نظر گیرد، اما این نگرش را دنبال نمی‌کند و در ادامه‌ی کار خود، سیاستهای تکنولوژیک را تا حد نقش کارگران در طراحی تکنولوژی‌های محل کارشان فرو می‌کاهد (برای

نمونه صفحات ۱۴۹، ۱۸۳، ۱۹۱). حال باید با این ادعاهای فمینیستی چه کرد که می‌گویند لوازم خانه، تکنولوژی‌های پزشکی و سیستم حمل و نقل شهری نیازهای زنان را نادیده می‌گیرند و موقعیت اجتماعی زیردستانه‌ی زنان را بازتولید می‌کنند (مثلاً Kramarea ۱۹۸۸) در مورد تجربه‌ی کارگاه‌های خودگردان در یوگسلاوی که در آنها کارگران منافع کارگری خود را مقدم بر منافع جامعه‌ی گسترده‌تر قرار می‌دادند چه می‌توان گفت (برای مثال، ۱۹۷۹ Comisso)؟ یا تأثیر تکنولوژی‌های مدرن ارتباطات از راه دور بر سیاست، حکومت و زندگی روزمره (برای نمونه، ۱۹۸۸ Mosco & Wasko) کتاب در مورد این پرسش‌ها و پرسش‌های مهمی از این دست درباره‌ی معنای سیاسی - اجتماعی تکنولوژی‌ها سکوت اختیار می‌کند.

این نقصان به تلاش در هرحال جالب کتاب برای مفهوم‌سازی‌گذار سوسیالیستی و انسانی آسیب می‌رساند (صفحات ۶۰-۱۴۰). فینبرگ امکان تحول اجتماعی و دموکراتیک گسترده‌تری را تصویر می‌کند که به راهی رهنمون می‌شود که به تدریج به دموکراسی صنعتی می‌انجامد و در نهایت به طرح‌های تکنولوژیک انسانی‌تر و حساس‌تر نسبت به محیط زیست می‌رسد. اما اگر طیفی از راه‌هایی را در نظر بگیریم که در آنها تکنولوژی‌های موجود به الگوی زندگی روزمره و سیاست جدا از محیط‌های کار یاری می‌رساند، آن گاه روشن نیست که تحولات اجتماعی‌ای که فینبرگ مقدم بر اصلاحات

نویسنده‌ی کتاب امکان تحول اجتماعی

و دموکراتیک گسترده‌تری را تصویر می‌کند

که به راهی رهنمون می‌شود

که به تدریج به دموکراسی صنعتی می‌انجامد

و در نهایت به طرح‌های تکنولوژیک انسانی‌تر و حساس‌تر

نسبت به محیط زیست می‌رسد

رسالت خاص نویسنده‌ی کتاب این است

که هدف انسان گرایانه‌ی سوسیالیسم را

از دست مجموعه‌ای از خطاهای نظری مارکس

و دیگران و نیز از دست سامان‌های اجتماعی

خودکامانه‌ی رژیم‌های کمونیستی

در حال حاضر بی‌اعتبار رهایی بخشد

تکنولوژیک می‌داند تا کجا می‌توانند بروند، مگر آن که اصلاحات تدریجی تکنولوژیک (درون محیط‌های کار و بیرون از آنها) کاملاً با فرآیندهای «مقدم» تحول اجتماعی ادغام شوند.

از آن جا که برخورد موجز فینبرگ نسبت به سایر نظریه‌پردازان کاملاً هوشمندانه است، نمی‌تواند منشأ ضعف مابقی کتاب باشد. آیا اشکال کار تا حدودی ناشی از تلقی بسیار تنگ نظرانه در مورد «نظریه پرداز انتقادی تکنولوژی» نیست؟ برای مثال ممکن است نظریه‌پردازی به تلاش‌های عینی برای طراحی تکنولوژی‌های بدیل علاقه‌مند باشد، یا نظریه پرداز دیگری بخواهد از برج عاج گفتمان قاره‌ای پایین بیاید و نگاهی موشکافانه به اندیشه‌ها و کنش‌های فن‌شناسان شایسته، بوم فن‌شناسان (نظیر محققان مؤسسه نیوآلکمی)، فمینیست‌ها، هواداران زندگی اشتراکی، منتقدان طرح‌های ناقص و محققانی نظیر ایلیش، بوکچین، مام فورد، پکی و بورگمن بیندازد. برای درک عمیق فرصت‌ها و موانع سر راه مشارکت گسترده‌تر در طراحی تکنولوژیک، مجموعه‌ای فزاینده از تلاش‌های واقعی وجود دارد که می‌توان مورد بررسی قرار داد، از تلاش‌های کارگران لوکاس آئروسپیس در بریتانیا در دهه‌ی ۱۹۷۰ گرفته تا مجموعه‌ای از پروژه‌های جدید در حوزه‌ی اسکاندیناوی (برای مثال، ۱۹۹۱ Sclove). برای درک معنای اجتماعی تکنولوژی‌ها بیرون از محیط کار می‌توان نگاهی انداخت به کارهای تاریخ‌دانان مسائل زیربنای شهری (نظیر تار)، مطالعات انتقادی رسانه‌ها، و مطالعات جامعه‌شناسان موقعیتی در مورد پیامدهای اجتماعی تکنولوژی‌های (مثلاً فیشر در مورد تلفن).

سرانجام این که بخش‌هایی از کتاب به‌گونه‌ای

غیرضروری انتزاعی‌اند و زبان فلسفی گنگ و نامفهومی دارند. به ویژه خوانندگانی را در نظر دارم که با دیدگاه سیاسی هنجارگذار فینبرگ موافق نیستند و احساس می‌کنند که مثال‌ها بسیار اندک‌اند و به خوبی انتخاب نشده‌اند. برای نمونه تجربی‌ترین مبحث کتاب (فصل پنجم) - که می‌خواهد بقبولاند که طراحی تکنولوژی‌ها ممکن است به ارزش‌های اجتماعی بدیل تن دهد- به رایانه‌ها می‌پردازد. رایانه‌ها در جهان ما اهمیت فزاینده‌ای یافته‌اند. اما از آن جا که رایانه‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که انعطاف‌پذیر و ابزاری برای مقاصد عمومی باشند، آیاگونه‌ای از تکنولوژی نیستند که انتظار می‌رود ارزش‌های بدیل را در برگیرد؟ مختصر این که اگر خواننده‌ای نظریه‌های گوناگون فینبرگ را قبول نکرده باشد، نمی‌تواند قبول کند که عنصر تجربی استدلال‌های او به درستی بسط یافته است.

کتاب به رغم تام این انتقادها، دارای شایستگی‌های فراوان است و من با تمام وجود فینبرگ را به دلیل پرداختن به پرسش‌های به جا تحسین می‌کنم.

*Richard E. Sclove